

## قرآن؛ کتابی شگفت انگیز

گری میلر  
ترجمه: صلاح الدین توحیدی

شگفت انگیز دانستن قرآن فقط به مسلمانانی که این کتاب برایشان ارجمند و مورد احترام است، مربوط نمی شود بلکه غیر مسلمانان نیز آن را کتابی شگفت انگیز می دانند و حتی افرادی نیز که به شدت از اسلام متنفرند، به شگفت انگیز بودن آن اقرار می کنند .

آن چیزی که مایه ی تعجب غیر مسلمانانی که این کتاب را به دقت مورد مطالعه قرار داده اند، می باشد اینست که قرآن، خود را آنگونه که آنان انتظار داشتند، نشان نداد. آنچه که آنان در ابتدا تصور می نمودند این بود که آنان سرگرم بررسی کتابی قدیمی هستند که چهارده قرن پیش از صحرای عربستان سر بر آورده است و انتظار داشتند که این کتاب نیز خود را اینگونه نشان دهد یعنی کتابی قدیمی از دل صحرا. اما به زودی در یافتند که این کتاب به هیچوجه با آنچه که آنان انتظار داشتند، شباهت ندارد. علاوه بر این یکی از اولین فرضیاتی که در مورد قرآن به ذهن بعضی از افراد می رسید، این بود که چون این کتاب قدیمی از دل صحرا آمده است لذا باید مطالبش در مورد صحرا [و زندگی در بیابان] باشد. آری اگر چه در بعضی از آیات هنرمندانه در مورد صحرا موضوعاتی بیان شده است، در مورد دریاها و به ویژه حالت طوفانی آن نیز سخن به میان آمده است .

چند سال پیش در تورنتو، داستان مردی را شنیدم که در یک ناوگان بازرگانی مشغول به کار بود و از راه دریا تجارت می کرد. روزی یک مسلمان ترجمه ای از قرآن را به این مرد داد تا آن را مطالعه نماید. مرد تاجر چیزی در مورد تاریخ اسلام نمی دانست اما به خواندن [ترجمه ی] قرآن علاقه داشت. وقتی که او تمام ترجمه ی قرآن را مطالعه نمود، کتاب را به آن مسلمان پس داد و گفت: آیا محمد [پیامبر شما] ملوان بوده است؟

او از اینکه قرآن چنان با دقت شرایط طوفانی دریا را توصیف نموده بود، تحت تأثیر آن قرار گرفته بود و هنگامی که به او گفته شد: نه، در حقیقت محمد در صحرا زیسته است، برای او کافی بود و مرد در همان لحظه با آغوش باز اسلام را پذیرفت. او از توصیف قرآن متأثر شده بود زیرا او خود سالهای زیادی را در دریا به سر برده بود و به نظر او هر کسی که چنین توصیفی را نوشته است باید سالهای زیادی را در دریا و در حالات طوفانی آن سپری کرده باشد. این توصیف «امواجی بزرگ و برفراز آن نیز امواجی بزرگ قرار گرفته و بر فراز آن امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند» توصیفی نیست که یک نفر بتواند فقط از روی خیالات خود چنین چیزی بنویسد بلکه آن باید توسط کسی نوشته شده باشد که واقعاً شرایط طوفانی دریا را احساس کرده و از حالات آن به خوبی آگاه باشد .

این فقط یکی از نمونه هایی است که نشان می دهد قرآن به زمان و یا مکان مشخصی محدود نمی باشد. اینکه افکار و اندیشه های علمی بیان شده در قرآن نیز چهارده قرن پیش از [افراد] یک محیط بیابانی نشأت گرفته باشد، امر مسلمی به نظر نمی رسد.

قرنها پیش از آغاز پیامبری محمد [(صلی الله علیه وآله وسلم)] نظریه ی مشهوری در مورد اتم توسط دیموکریتوس، فیلسوف یونانی، ارائه شده بود. او و افرادی که بعد از او آمدند چنین می پنداشتند که هر ماده از ذرات بسیار ریز، فنا ناپذیر و غیر قابل تقسیم ساخته شده است که اتم نامیده می شوند. عربها نیز با چنین مفهومی سر و کار داشتند؛ در حقیقت کلمه ی عربی «ذره» به طور عادی به کوچکترین چیز شناخته شده برای انسان گفته می شد. اما اکنون دانش مدرن کشف نموده است که این کوچکترین واحد هر ماده (یعنی اتم که دقیقاً همه ی ویژگیهای عنصر خود را داراست) را می توان شکافت و اجزای سازنده ی آن را شناخت. این ایده، ایده ای جدید و از نتایج پیشرفت در قرن اخیر است اما آنچه که جالب است این است که این اطلاعات قبلاً به صورت مکتوب و مستند در قرآن آمده است، آنجا که می گوید: «وزن ذره ای در آسمان و زمین و کوچکتر از آن... از پروردگارت پنهان نمی ماند».

بدون شک چهارده قرن پیش، این عبارت حتی برای یک عرب نیز غیر عادی بوده است، در نظر او از ذره کوچکتر چیزی وجود نداشت. در واقع این خود دلیلی است که قرآن کتابی قدیمی و منسوخ نیست... (به اصل کتاب رجوع شود)

اگر کسی چنین فرض نماید که قرآن محصول ذهن یک بشر است، پس باید انتظار داشته باشد که بخشی از آنچه که در ذهن تصنیف کننده ی آن می گذشته است، در آن منعکس شده باشد. در واقع دایرةالمعارفهای معین و کتابهای مختلفی وجود دارند که مدعی هستند قرآن محصول تصورات و اوهامی است که در ذهن محمد [(صلی الله علیه وآله وسلم)] می گذشته است. اگر این ادعاها صحت داشته باشند یعنی اگر حقیقتاً قرآن از مسایل و مشکلات روانی ذهن محمد نشأت گرفته باشد، پس باید دلیلی بر این ادعا در قرآن پدیدار باشد. آیا چنین دلیل و مدرکی وجود دارد؟ برای تعیین اینکه آیا چنین مدرکی وجود دارد یا خیر، باید ابتدا تعیین نمود که چه چیزهایی در ذهن محمد در آن زمان وجود داشته است و سپس این افکار و واکنشهای آن را در قرآن جستجو نمود.

اینکه محمد زندگی سختی را به سر برده است، مسئله ای است که عموماً بر آن آگاهی دارند. همه ی دخترانش به جز یکی از آنها قبل از او وفات نمودند. او دارای همسری بود که سالهای متعددی را با او به سر برده بود و نزد او بسیار محبوب و دارای اهمیت بود و این همسر محبوب پیش از او و در یکی از بحرانی ترین دوران زندگی او وفات یافت. در حقیقت او [خدیجه] باید زن کاملی باشد زیرا هنگامی که برای اولین بار وحی بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد، او از حالت دلهره و

نگرانی خود به همسرش پناه برد. قطعاً در دوران کنونی نیز به سختی می توان عربی را پیدا نمود که بگوید هنگام ترس و نگرانی به سمت خانه اش می دود تا به زنش پناه برد. زیرا اصولاً اعراب چنین نیستند. با این وجود محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) به اندازه ی کافی در کنار همسرش احساس راحتی و آسودگی می کرد که به چنین عملی مبادرت ورزد. و این نشان می دهد که آن زن [خدیجه] تا چه اندازه مؤثر و قوی بوده است.

گرچه این مثالها تنها تعداد اندکی از موضوعاتی می باشند که ذهن محمد را به خود مشغول کرده بود، برای اثبات قوت نظر من کافی هستند. قرآن به هیچکدام از این موضوعات اشاره نکرده است، نه به مرگ فرزندان، نه به مرگ یاور و همسر محبوبش و نه به ترس و دلهره اش از مرحله ی اولیه ی [نزول] وحی که او با همسرش با حالتی زیبا و دلنشین در مورد آن به مشورت نشست. از آنجایی که بازتاب روانی این موضوعات به او صدمه زده، او را اذیت نموده و به غم و غصه دچار نموده اند، باید بحث آنها و دیگر مسائل مشابه به آنها، در قرآن متداول می بود و یا حد اقل در جایی از قرآن به آنها اشاره می شد.

بررسی قرآن با یک روش علمی واقعی امکان پذیر است زیرا قرآن موضوعاتی را ارائه می دهد که به صورت عام در سایر مذاهب و به ویژه در دیگر کتب آسمانی ارائه نشده اند. و این چیزی است که دانشمندان به دنبال آنند.

امروزه افراد زیادی هستند که نظریات و تئوریهای در باره چگونگی عملکرد جهان هستی دارند. این افراد در سراسر جهان پراکنده اند ولی جامعه ی علمی این زحمت را به خود نمی دهد که حتی به حرفهای آنان گوش فرادهد، زیرا در طی قرن اخیر جامعه ی علمی به دنبال معیارها و آزمونهای برای ابطال نظریات بوده است [ونه اثبات آنها]. آنها می گویند اگر شما نظریه ای دارید، با بیان آن ما را به زحمت نیندازید مگر اینکه همراه با آن نظریه، روش و معیارهایی را برای آزمایش آن به ما ارائه دهید تا با بررسی آن معیارها درستی و بطلان نظر شما اثبات شود.

دقیقاً به علت چنین معیار و آزمونی بود که جامعه ی علمی در اوایل قرن بیستم حاضر شد به نظریات انشتین گوش فرا دهد. او نظریه ی جدیدی را ارائه داد و گفت من معتقدم که جهان اینگونه کار می کند و سه روش برای اینکه ابطال نظریه ی من را نشان دهد، وجود دارند. بنا براین جامعه ی علمی نظریه ی او را در معرض آزمایش آن سه روش قرار داد و نظریه ی او بعد از گذشت شش سال، موفقیت خود را در آن سه روش اثبات نمود. البته این مسئله ثابت نمی کند که انشتین مرد بزرگی بوده است بلکه ثابت می کند که او شایستگی آن را داشت که به سخنانش گوش فرا داده شود زیرا او بیان نمود: این نظر من است و اگر شما می خواهید بطلان و اشتباه بودن آن را ثابت نمایید، اینگونه عمل و یا آنگونه

تلاش نمایید. آنچه که قرآن نیز می گوید دقیقاً همین گونه است یعنی ارائه ی معیارهایی برای بطلان آن. بعضی از این معیارها قدیمی هستند از آن جهت که قبلاً صحت آنها ثابت شده است و تعدادی از این معیارها امروزه نیز در قرآن وجود دارند.

قرآن اساساً بیان می کند که اگر این کتاب آنچه که خود ادعا می کند، نیست این عمل و یا آن عمل و یا اعمال بعدی را انجام دهید تا ثابت نمایید که ادعای آن باطل است. البته پس از گذشت هزار و چهارصد سال، کسی قادر نبوده است که این عمل، یا آن عمل و یا اعمال بعدی دیگر را انجام دهد و از این رو این ادعا، امروزه نیز صحیح و معتبر محسوب می شود.

من به شما پیشنهاد می کنم که بعد از این اگر کسی در مورد اسلام با شما مجادله نمود و ادعانمود که حقیقت نزد اوست و شما در گمراهی و تاریکی به سر می برید تمام استدلالها در رد او را کنار بگذارید و به او فقط یک پیشنهاد بدهید؛ از او بپرسید: آیا در دین شما هیچ معیار و آزمونی برای باطل نشان دادن خود آن دین وجود دارد؟ آیا چیزی که اگر من وجود آن را ثابت کنم، دین شما باطل به حساب آید، در دین شما وجود دارد؟ خوب، من از هم اکنون به شما قول می دهم که مردم در این مورد هیچ معیار، آزمون و یا مدرک و دلیلی در دست ندارند زیرا مردم اصلاً به چنین چیزی فکر نمی کنند که نه تنها اعتقاداتشان را به دیگران ارائه نمی دهد بلکه فرصتی را نیز به آنان می دهد تا در مورد آن تحقیق کنند و باطل بودن آن را ثابت نمایند. اما چنین معیار و آزمونی در اسلام وجود دارد. یک مثال کامل در مورد اینکه اسلام چگونه برای بشر فرصت تحقیق در مورد اعتبار خود و باطل نشان دادن آن را فراهم می نماید، در [آیه ای از] سوره ی چهارم [نساء] بیان شده است. صادقانه بگویم هنگامی که برای اولین بار به این مبارزه طلبی پی بردم، کاملاً شگفت زده شدم. این آیه می گوید: «آیا در مورد قرآن نمی اندیشند که اگر از طرف کسی دیگر غیر از خدا آمده بود، هر آینه در آن اختلافات و تناقضات زیادی می یافتند» [نساء/۸۲].

این آیه غیر مسلمانان را به چالش و مبارزه طلبی فرا می خواند و اساساً آنان را دعوت می کند که در قرآن یک اشتباه را پیدا کنند. در حقیقت جدای از جدیت و مشکل بودن اینگونه مبارزه طلبی، اقدام به آن در قدم اول از طبیعت بشری خارج و با شخصیت انسانی در تناقض است. هیچ دانش آموزی بعد از جواب دادن به سئوالات امتحان، یاداشتی به معلم نمی دهد که در آن نوشته شده باشد جوابهای من کامل و بدون نقص است، شما اگر می توانید در آن نقص و اشتباهی پیدا کنید. معمولاً کسی چنین عملی را انجام نمی دهد زیرا در این صورت معلم تا اشتباهی را پیدا نکند، خواب به چشمش راه نمی یابد.

اما قرآن با چنین روشی خود را به آدمیان نزدیک می کند . نقطه نظر جالب دیگری که به طور مکرر در قرآن وجود دارد، با پند و اندرز آن به خوانندگان ارتباط دارد. قرآن حقایق و واقعیتهای گوناگونی را به اطلاع خوانندگان خود می رساند و سپس آنان را اندرز می دهد که اگر شما می خواهید در مورد این ویا آن مسئله بیشتر بدانید و اگر در مورد آنچه که گفته شده است، شک دارید باید از آنهایی که اهل دانش می باشند، سؤال نمایید.

خود این نقطه نظر نیز شگفت انگیز است . این مسئله بسیار غیر عادی است که کتابی از طرف کسی که هیچ آموزشی در باره ی جغرافیا، گیاه شناسی، زیست شناسی و ... ندیده است، بیاید و این موضوعات را مورد بحث قرار داده باشد و سپس خوانندگان خود را اینگونه اندرز دهد که اگر در این موارد شکی دارید، از آنانی که اهل دانش هستند، سؤال نمایید .

به هر حال در هر عصر و زمانی، مسلمانانی بوده اند که از این اندرز قرآن پیروی نموده اند و به اکتشافات شگفت انگیزی دست یافته اند. اگر کسی به آثار دانشمندان مسلمان در قرون گذشته نظر ببیند، در آنها نقل قولهای بسیاری را از قرآن می یابد. در آثار آنها، تحقیقاتی را که آنها در جستجوی موضوعی انجام داده اند، به دقت توضیح داده شده است.

آنها اظهار داشته اند که دلیل عمده ای که باعث شده است آنان به تحقیق این ویا آن مسئله روی آورند و در آن مسیر قرار گیرند اشارات قرآن به آنها بوده است. برای مثال، قرآن به منشأ [آفرینش] انسان اشاره نموده است و سپس به خوانندگان خود می گوید در مورد آن تحقیق کنید. این اشارات، معلوماتی جزئی را در اختیار خوانندگان می گذارد تا بدانند که تحقیقات خود را از کجا شروع نمایند و قرآن پس از بیان آن اشارات از خوانندگان می خواهد که به دنبال درک مطالب بیشتری در مورد آن موضوع باشند. به نظر می رسد که امروزه بیشتر مسلمانان از این [مسئله ی مهم] غافل شده و از آن چشم پوشیده اند ولی با توجه به نمونه ی زیر باید گفت که آنان همیشه اینگونه نیستند.

چند سال پیش عده ای در شهر ریاض، پایتخت عربستان سعودی تمام آیات قرآنی را که در مورد جنین شناسی و رشد جنین در داخل رحم، بحث نموده بود، جمع آوری نمودند و خواستند که حقیقت آنها را مورد بررسی قرار دهند. آنان به این اندرز قرآن عمل نمودند که می گوید «از اهل دانش سؤال نمایید، اگر نمی دانید»، و برای این منظور آنان یک غیر مسلمان را که استاد جنین شناسی در دانشگاه تورنتو [کانادا] بود، برگزیدند.

نام او کیت مور و نویسنده ی کتابهایی در رابطه با جنین شناسی می باشد و در این شاخه [از رشته ی پزشکی] یک متخصص جهانی به حساب می آید. آنان او را به ریاض دعوت نمودند و به او گفتند:

اینها آیاتی از قرآن می باشند که در مورد موضوع تخصصی شما بحث نموده است، آیا می توانید صحت آنها را تأیید نمایید؟ در مورد آنها چه سخنی برای ما دارید؟ در مدتی که او در ریاض اقامت داشت تمام مساعدتهای مورد نیاز برای ترجمه و هر نوع همکاری که او خواستار آن بود، در اختیارش گذاشته شد. او از یافته های خود در این باره چنان شگفت زده شد که متن کتابها و رساله های خود را تغییر داد.

او عملاً در چاپ دوم یکی از کتابهایش تحت عنوان «قبل از تولد» در موضوع تاریخ جنین شناسی مواردی را گنجانده که در چاپ اول وجود نداشت زیرا این موارد را بعد از تحقیق در آیات قرآن یافته بود. در حقیقت این مسئله به وضوح آشکار می کند که قرآن از زمان خود به مراتب جلوتر بوده است و کسانی که به آن ایمان داشته اند، چیزهایی را دانسته اند که دیگران از درک آن عاجز بوده اند.

من این افتخار را داشتم که برای ارائه ی یک برنامه ی تلویزیونی، مصاحبه ای با دکتر کیت مور داشته باشم و در این مورد گفتگوی زیادی باهم داشتیم که در اسلایدها و... به تصویر کشیده شده است. او به این موضوع اشاره نمود که مطالبی از قرآن که درباره ی رشد انسان بحث می کند، تا سی سال قبل برای انسان ناشناخته بود. در واقع او چنین گفت که به ویژه این موضوع که قرآن آفرینش انسان را در یک مرحله، علقه یعنی توده ای از خون شبیه به زالو نامیده است، برای او تازگی داشته است و هنگامی که او برای صحت این موضوع، آن را مورد بررسی قرار داده است، صحت و دقت آن برایش ثابت شده است و آن را به مطالب کتابش افزوده است.

او اظهار داشت: من هرگز به این مورد فکر نکرده بودم از این رو به بخش جانور شناسی رفتم و تصویر یک زالو را در خواست نمودم. هنگامی که او در یافت که شکل زالو دقیقاً مشابه جنین انسان است، تصمیم گرفت که هر دو تصویر را در کنار یکی از متنهاى کتابش بگنجانده. دکتر مور همچنین کتابی را در باره ی جنین شناسی بالینی به رشته ی تحریر در آورد و هنگامی که این اطلاعات را در تورنتو ارائه داد، سراسر کانادا را کاملاً تکان داد. اطلاعاتی که او ارائه داد، صفحات اول تعدادی از روزنامه ها در سراسر کانادا به خود اختصاص داد. تعدادی از عناوینی که برای این مطالب انتخاب شده بودند، کاملاً جالب بودند، برای مثال یک عنوان اینگونه بود: یافته هایی شگفت انگیز در کتابی باستانی. از این مثال به نظر می رسد که مردم به روشنی درک نمی کردند که کل موضوع از چه قرار است.

یک گزارشگر روزنامه از پروفیسور مور پرسیده بود: شما فکر نمی کنید که عربها ممکن است این چیزها یعنی توصیفات جنین، ظاهر آن و چگونگی تغییرات و رشد آن را می دانسته اند؟ ممکن است در میان آنان دانشمندانی نبوده باشند و آنان از پاره شدن [شکم زنان] و یا کالبد شکافی تصادفی و

بررسی آنها به این اطلاعات دست یافته باشند. پرفسور فوراً در جواب او گفت: شما ممکن است نکته ی مهمی را فراموش کرده باشید، تمام اسلایدها و نیزتصویرهایی از جنین که به صورت فیلم نمایش داده شدند، از تصاویر میکروسکوپی گرفته شده اند. او در ادامه گفت: اینکه کسی چهارده قرن پیش تلاش نموده باشد که مطالبی درباره ی جنین شناسی کشف کند، مهم نیست. مهم این است که آنها هرگز نمی توانسته اند چنین چیزهایی را ببینند.

تمام توصیفاتی که قرآن در مورد ظاهر جنین ارائه داده است در باره ی شکلهای بسیار کوچکی هستند که با چشم دیده نمی شوند؛ از این رو برای دیدن آنها، یک میکروسکوپ لازم است و چون جنین دستگاهی اندکی بیش از دویست سال است که ساخته شده است، دکتر مور با ریشخند گفت: شاید چهارده قرن پیش کسی مخفیانه میکروسکوپی داشته است و با کمک آن این تحقیقات را بدون اینکه کوچکترین اشتباهی بکند، انجام داده باشد و سپس به هر طریق محمد را متقاعد نموده که آن مطالب را در کتابش بگنجاند و سپس تمام تجهیزات خود را از بین برده باشد تا همواره به عنوان یک راز باقی بماند. آیا شما به چنین چیزی اعتقاد دارید؟ شما واقعاً نباید به چنین چیزی معتقد باشید مگر اینکه دلیل قانع کننده ای داشته باشید زیرا آن نظریه ی خنده دار و مضحکی است. و هنگامی که از پرفسور کیت پرسیدند: شما درباره ی وجود چنین اطلاعاتی در قرآن چه توضیحی دارید؟ در جواب گفت: آن بایستی فقط وحی الهی باشد.

گرچه نمونه ی ذکر شده در باره ی تحقیق و بررسی اطلاعات موجود در قرآن به یک غیر مسلمان برمی گردد، اما برای ما معتبر است زیرا وی شخصی است که در موضوع مورد تحقیق اهل دانش و تخصص است. اگر یک فرد عادی و عوام اعلام می کرد که مطالب قرآن در مورد جنین کاملاً صحت دارد، لزوماً کسی مجبور نبود که سخن او را بپذیرد. اما به علت موقعیت بالا، احترام و اعتباری که انسان برای دانشمندان و محققین قائل است، اگر آنها موضوعی را مورد تحقیق قرار دادند و براساس آن تحقیقات به نتایجی دست یافتند، آن یافته ها و نتایج دارای اعتبار می باشند.

یکی از همکاران پرفسور مور، آقای مارشال جانسون می باشد که در دانشگاه تورنتو به صورتی وسیع و همه جانبه موضوع زمین شناسی را مورد مطالعه قرار داده است. او به این واقعیت که بیانات قرآن در مورد جنین شناسی کاملاً از صحت برخوردار است به شدت علاقه مند شده بود و از این رو از مسلمانان تقاضا نمود که تمام آیات قرآنی در رابطه با موضوع مورد تخصص او را نیز جمع آوری نمایند. این بار نیز یافته های قرآن مردم را شگفت زده نمود...

بدون شک، نقطه نظر و گرایشی در قرآن وجود دارد که در هیچ جای دیگری یافت نمی شود. نقطه نظر جالب در قرآن این است که قرآن بعد از ارائه ی اطلاعاتی، غالباً به خوانندگان می گوید شما

قبلاً در مورد این موضوع چیزی نمی دانستید. در حقیقت هیچ کتاب و نوشته ی دیگری وجود ندارد که چنین ادعایی نموده باشد. همه ی کتابها و نوشته های باستانی دیگر که در اختیار مردم است، اطلاعات زیادی ارائه داده اند اما آنها همواره بیان نموده اند که این اطلاعات را از کجا آورده اند. برای مثال هنگامی که کتاب مقدس [یهودیان و مسیحیان] تاریخی باستانی را مورد بحث قرار می دهد، بیان می کند که فلان پادشاه در این مکان زندگی نموده است، این یکی در جبهه ی مشخصی جنگیده است و آن دیگری چند فرزند پسر داشته است و...

با این وجود همواره با صراحت بیان نموده اند که اگر کسی به دنبال اطلاعات بیشتر است به این کتاب و یا آن کتاب مراجعه نماید زیرا اطلاعات بیان شده، از آن کتابها گرفته شده اند. قرآن در مغایرت با این طرز بیان، اطلاعات را در اختیار خوانندگان می گذارد و اعلام می کند که این اطلاعات چیزهای جدیدی هستند. البته قرآن همواره در مورد اطلاعاتی که ارائه می دهد، به تحقیق و بررسی اعتبار آنها توصیه نموده است. جالب اینجاست که در طی چهارده قرن گذشته، غیر مسلمانان نتوانسته اند در مقابل این مفهوم قد علم کرده و آن را به چالش بخوانند. اهالی مکه که با مسلمانان دشمنی می ورزیدند، بارها و بارها این وحی الهی را که ادعا می کرد چیز جدیدی آورده است، می شنیدند، با این وجود آنها هرگز به این ادعا جواب ندادند و نگفتند که آن چیز جدیدی نیست و می دانند که محمد این اطلاعات را از کجا آورده است و یا اینکه آنان این مطالب را قبلاً در مکتبی فرا گرفته اند. آنان هرگز نتوانستند اعتبار آن بیانات را به چالش بخوانند زیرا آنها واقعاً مطالب جدیدی بودند.

در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، در موافقت با دستور قرآن مبنی بر تحقیق درباره ی اطلاعات داده شده در قرآن حتی اگر جدید باشند، او گروهی را انتخاب و آنها را مأمور نمود که دیوار ذوالقرنین را پیدا کنند. قبل از وحی قرآنی، عربها چیزی در مورد دیوار ذوالقرنین نمی دانستند، اما با توصیف قرآن از آن، آنها توانستند آن را کشف نمایند. در حقیقت این دیوار در جایی در اتحاد جماهیر شوروی [سابق] که دوربند نامیده می شود، واقع شده است. در اینجا با تأکید باید گفت که صحت قرآن در بسیاری از مواضع ثابت شده است، اما صحت و درستی لزوماً به این معنا نیست که آن باید وحی الهی باشد. در حقیقت صحت فقط یکی از معیارهای وحی الهی است. برای مثال دفترچه ی تلفن صحیح است اما صحت آن به این معنی نیست که آن از طرف خداوند وحی شده است. مسئله ی واقعی در اینجا نهفته است که باید پایه های محکمی را برای منبع اطلاعات قرآنی بنا نهاد. هیچکس نمی تواند به آسانی و بدون دلیل کافی اعتبار قرآن را انکار نماید. اگر در حقیقت کسی اشتباهی را در قرآن بباید آنگاه حق دارد که آن را رد نموده از آن سلب صلاحیت نماید. و این دقیقاً چیزی است که خود قرآن مردم را به آن تشویق می کند. روزی در آفریقای جنوبی به ایراد سخنرانی [درباره ی مطلب فوق] پرداختم؛



بعد از سخنرانی مردی به طرف من آمد و در حالیکه به شدت از سخنرانی من عصبانی بود چنین ادعا نمود: قصد دارم همین امشب بعد از رفتن به خانه، اشکال و اشتباهی را در قرآن پیدا کنم. البته من به او گفتم: من به شما تبریک می گویم، این عاقلانه ترین سخنی است که شما گفته اید. مسلماً این روشی است که مسلمانان از آن کسانی که به اعتبار قرآن شک دارند، می خواهند که آن را به کار برند زیرا خود قرآن چنین به چالش خواندنی را پیشنهاد نموده است. بعد از پذیرش این مبارزه طلبی قرآن و پی بردن به حقیقت و درستی آن، این افراد از روی ناچاری به قرآن اعتقاد پیدا می کنند زیرا آنها نتوانسته اند که آن را رد نموده و از آن سلب صلاحیت نمایند. اساساً قرآن از این راه، احترام آنان را به خود به دست می آورد زیرا آنها خود مجبور شده اند که اعتبار و صحت آن را ثابت نمایند.

یک حقیقت مسلم که نمی تواند به صورت کافی در مورد اعتبار قرآن مکرراً بیان شود این است که عدم توانایی یک فرد در توصیف یک پدیده نیازمند پذیرش وجود آن پدیده توسط او یا توصیف شخص دیگر از آن نیست.

فقط به این دلیل که شخصی نمی تواند چیزی را توضیح دهد، دقیقاً به این مفهوم نیست که او مجبور است توضیح شخص دیگری را قبول کند. اما رد توضیح و بیان شخص دیگر تحمل بار یافتن دلیل را بردوش او می گذارد تا جوابی عملی و ممکن را بیابد. این نظریه ی کلی را می توان برای بسیاری از مسائل و مفاهیم زندگی به کار برد اما از همه شگفت انگیزتر، با مبارزه طلبی قرآن جور در می آید زیرا این مسئله مشکلات زیادی را برای کسانی که می گویند به قرآن ایمان نداریم، می آفریند. به محض رد یک مسئله توسط یک شخص، او باید متعهد شود که خود این توضیح را بیابد که آیا او احساس می کند که جوابهای دیگران فاقد صلاحیت هستند یا خیر.

در حقیقت در یک آیه ی ویژه ی قرآنی که غالباً به انگلیسی نادرست ترجمه شده است، خداوند به شخصی اشاره می کند که حقیقتی را شنیده است که برای او توضیح داده شده بود. این آیه بیان می کند که این شخص در انجام وظیفه اش کوتاهی کرده است زیرا وی بعد از شنیدن آن معلومات، آنها را بدون تحقیق و بررسی پشت گوش انداخته است. به عبارت دیگر اگر کسی چیزی را بشنود و در مورد آن تحقیق نکند و صحت و یا عدم صحت آن بررسی ننماید، خاطی و گناهکار محسوب می شود. از هر انسان [عاقلی] چنین انتظار می رود که بعد از دستیابی به هرگونه اطلاعاتی آنها را مورد پردازش و بررسی قرار دهد و در مورد مطالب آن تصمیم گیری نماید، مطالب به درد نخور را دور انداخته و اطلاعات سودمند را برای خود نگه دارد تا بعداً از آنها بهره گیرد.

او نمی تواند اجازه دهد که آن اطلاعات فقط مغزش را اشغال و ذهنش را مشغول نماید. آن اطلاعات باید در ذهن طبقه بندی شوند و از نقطه نظر آن طبقه بندی به آنها نزدیک شد برای مثال اگر آن

اطلاعات هنوز به صورت یک نظریه می باشد، باید تشخیص داد که آن نظریه به صحت نزدیکتر است و یا به عدم صحت. اما اگر تمام حقایق در مورد مسئله ای ارائه شده باشند، آنگاه باید قاطعانه بین دو گزینه ی صحیح و غلط تصمیم گرفت. و حتی اگر شخصی در مورد اعتبار آن اطلاعات نظر مثبتی نداشته باشد، بر او لازم است که تمام آن اطلاعات را مورد پردازش و بررسی قرار دهد و این مسئله را بپذیرد که یقیناً در مورد آن اطلاعات چیز زیادی نمی داند. اگرچه این نکته ی آخر ظاهراً امری بیهوده به نظر می رسد اما عملاً برای رسیدن به یک نتیجه گیری مثبت در آینده که حداقل فرد را به تشخیص، تحقیق و تجدید نظر در باره ی آن حقایق وادارد، سودمند خواهد بود.

هنگام آشکار شدن کشفیات در آینده و ارائه اطلاعات اضافی در مورد آن، آشنایی قبلی با آن اطلاعات نوعی شور و اشتیاق را به انسان می دهد. مسئله ی مهم این است که انسان با حقایقی سر و کار دارد که نمی تواند به آسانی آنها را به علت عدم علاقه به آنها و تلقین به خود دور اندازد. اطمینان واقعی در مورد صحت و حقانیت قرآن در اعتمادی که بر سراسر آن حکم فرماست، مشهود و مسلم است و این اعتماد از رویکردهای متفاوتی گرفته شده است که خلاصه ی آنها عبارت است از بحث و بررسی تمام گزینه ها در مورد قرآن. اساساً قرآن بیان می کند که این کتاب وحی الهی است، اگر شما به این مسئله اعتقاد ندارید پس بگویید که آن چیست؟

به عبارت دیگر خواننده به چالش فرا خوانده می شود که توضیحات دیگری را ارائه نماید. این کتابی است که از کاغذ و مرکب ساخته شده است، اصل آن از کجا آمده است؟ خود کتاب ادعا می کند که وحی الهی است، اگر اینگونه نیست پس اساساً از کجا سرچشمه گرفته است و منبع اصلی آن چیست؟

حقیقت جالب این است که تاکنون کسی نتوانسته است توضیح قابل قبول و مؤثری را ارائه نماید و در حقیقت تمام گزینه ها مورد بررسی قرار گرفته اند. این گزینه ها آنگونه که توسط غیر مسلمانان ارائه و طبقه بندی گشته اند، اساساً به دو مکتب فکری ناسازگار با هم محدود گشته اند و ارائه دهندگان بر یکی از این مکتبها اصرار می ورزند. از یک طرف گروه زیادی از مردم وجود دارند که صدها سال قرآن را مورد بررسی و تحقیق قرار داده اند و ادعا می کنند: «آنچه که ما در باره ی آن اطمینان کامل داریم این است که این مرد یعنی محمد گمان می کرده است که پیامبر می باشد و او در حقیقت فردی شوریده و دیوانه بوده است». آنان متقاعد شده اند که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به طریقی شیفته شده و گول خورده است.

از طرف دیگر گروه دومی وجود دارند که اظهار می کنند: «با توجه به این دلیل و مدرک، آن چیزی که ما به آن اطمینان کامل داریم این است که این مرد یعنی محمد، فردی دروغگو بوده است. اینکه این دوگروه هرگز نمی توانند بدون تناقض و اختلاف با هم کنار آیند، مسئله ای طعنه آمیز و کنایه دار

است. در واقع در بسیاری از مراجعی که در مورد اسلام نگاشته شده اند، ادعاهای موجود در این دو نظریه در کنار هم تکرار نموده اند. آنان در ابتدا می گویند که محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) دیوانه بوده است و در نهایت می گویند که او یک دروغگو بوده است. به نظر نمی رسد که آنان هرگز تشخیص داده باشند که او نمی توانسته است هم دیوانه و هم دروغگو باشد!!

برای مثال، اگر فردی خود اغفال شده و فریب خورده باشد و واقعاً فکر کند که او پیامبر خداست، دیگر تا نیمه های شب بیدار نمی ماند تا در این مسئله فکر کند که فردا چگونه مردم را گول بزند تا به پیامبری او ایمان بیاورند و چگونه به سؤالات آنها جواب دهد. او کاملاً به پیامبری خود ایمان دارد و اعتقاد دارد که در جواب به سؤالات مردم به او وحی خواهد شد.

در حقیقت تعداد زیادی از آیات قرآن در پاسخ به سؤالات نازل شده اند. شخصی از محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) سؤالی را پرسیده و وحی الهی در جواب به آن سؤال نازل گشته است. مسلماً اگر کسی دیوانه باشد و معتقد باشد که فرشته ای کلماتی را در گوش او می خواند، هنگامی که شخصی از او سؤالی را بپرسد گمان می کند که آن فرشته جواب آن سؤال را [فوراً] برای او خواهد آورد. از آنجاییکه او دیوانه است، واقعاً اینگونه فکر می کند و به شخص سؤال کننده نمی گوید مدت کوتاهی صبر کند تا او در این فرصت نزد دوستانش برود و جواب آن سؤال را از آنها بپرسد. اینگونه رفتار کردن ویژگی شخصی است که به پیامبری خود ایمان ندارد. آنچه که یک غیر مسلمان آن را نمی پذیرد این است که کسی را هم دیوانه و هم دروغگو پنداشت. او فقط می تواند یکی از آن دو و یا هیچکدام از آنها باشد ولی مسلماً نمی تواند هر دوی آنها باشد. تأکید بر این حقیقت است که این دو ویژگی اصولاً در نهاد آدمی باهم ناسازگارند و با هم جمع نمی شوند.

طرح زیر مثال خوبی از نوعی مسیردایره وار است که غیر مسلمانان مداوم به دور آن می چرخند. اگر شما از یکی از آنان سؤال کنید: اساس قرآن از کجا نشأت گرفته است؟ در جواب شما خواهد گفت اصل و اساس آن از ذهن مردی که دیوانه بود، نشأت گرفته است. سپس از او می پرسید: اگر اینگونه است که از ذهن و مغز او تراوش نموده است، پس او اطلاعات موجود در آن را از کجا گرفته است، مسلماً در قرآن به بسیاری از چیزها اشاره شده است که عربها با آن آشنایی نداشتند. از این رو او برای توضیح این حقیقتی که شما ارائه نمودید، موضع خود را تغییر داده می گوید: خوب ممکن است که او دیوانه نبوده باشد. ممکن است که یک فرد خارجی و بیگانه این اطلاعات را به او داده باشد و او نیز با بیان این اطلاعات به مردم، به دروغ ادعای پیامبری نموده باشد.

در این موقع شما از او می پرسید: اگر محمد یک دروغگو بوده است، این همه اطمینان و اعتقاد به خود را از کجا آورده است؟ چرا او به گونه ای رفتار نموده است که گویا واقعاً فکر می کرده است که

پیامبر خدا می باشد؟ در این هنگام او مانند یک گربه به گوشه ای خزیده و شدیداً پاسخی را که به ذهنش خطور کرده بود، به باد انتقاد می گیرد و در حالیکه فراموش می کند که قبلاً آن امکان را رد کرده بود، اعلام می کند: «خوب ممکن است که او دروغگو نبوده باشد. او احتمالاً دیوانه بوده است و واقعاً فکر می کرده است که پیامبر خداست». و اینگونه او دوباره دور باطلی را آغاز می کند.

همانگونه که قبلاً اشاره شد در قرآن اطلاعات و معلومات زیادی وجود دارد که نمی توان سرچشمه ی آنها را به کسی دیگر جز الله نسبت داد. برای مثال چه کسی در مورد دیوار ذوالقرنین به محمد خبر داده است، جاییکه صدها مایل در شمال [حجاز] قرار گرفته است؟ چه کسی اطلاعات جنین شناسی را در اختیار محمد گذاشته است؟ وقتی که مردم چنین واقعیهایی را [در قرآن] گردآوری می کنند، اگر تمایل نداشته باشند که آنها را به یک سرچشمه ی الهی نسبت دهند، ناخودآگاه به این فرض پناه می برند که شخصی دیگر این اطلاعات را برای محمد آورده است و او نیز برای گول زدن مردم از آنها استفاده نموده است. اما می توان به آسانی بطلان این فرض را با یک سؤال ساده ثابت نمود: اگر محمد یک دروغگو بوده است، آن همه اعتماد و اطمینان به خود را از کجا آورده بود؟ چرا او رو در رو چیزهایی را به مردم می گفت که دیگران هرگز نتوانسته بودند چنان چیزهایی را به مردم بگویند؟ چنان اعتمادی کاملاً به این مسئله بستگی دارد که خود شخص متقاعد شده باشد که با وحی الهی در ارتباط است.

برای مثال پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عمویی به نام ابولهب داشت که به شدت از اسلام متنفر بود به حدی که همواره به دنبال پیامبر راه می افتاد تا او را بی اعتبار نماید. اگر در جایی ابولهب، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را می دید که با غریبه ای صحبت می کرد، منتظر می ماند تا از هم جدا شوند آنگاه به طرف آن غریبه می رفت و به او می گفت: او به شما چه گفت؟ آیا گفته است که چیزی سیاه است؟ خوب اگر چنین گفته است، مطمئن باش که آن چیز سفید است. اگر گفته است که روز است، مطمئن باش که شب است. او با اعتقاد کامل چیزی را می گفت که دقیقاً با آنچه که آن غریبه از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و مسلمانان شنیده بود، تضاد کامل داشت. اما حدود ده سال قبل از مرگ ابولهب، سوره ی کوچکی از قرآن بر پیامبر نازل شد که در آن به وضوح بیان شده بود که ابولهب به آتش (جهنم) خواهد افتاد. به عبارت دیگر در این سوره با قاطعیت خبر داده شده بود که ابولهب هرگز مسلمان نخواهد شد و از این رو برای همیشه محکوم [به افتادن به جهنم] شده بود.

در طی این ده سال بارها ابولهب می توانست با خود بگوید: «شنیده ام به محمد وحی شده است که من هرگز تغییر نخواهم کرد و مسلمان نخواهم شد و از این رو به آتش جهنم خواهم افتاد. خوب حالا من می خواهم که مسلمان شوم، [ای مسلمانان] شما چه چاره ای می اندیشید؟ در مورد وحی الهیتان چه فکری می کنید؟» اما او هرگز چنین نکرد. از آنجاییکه او همواره در فکر مخالفت با اسلام و نابودی

آن بود، این تنها رفتاری است که دیگران از او انتظار داشتند. در حقیقت مفهوم پیام محمد به عمویش اینگونه بوده است: تو از من منتفری و می خواهی که کار من به پایان برسد، خوب اگر تو این سخنان را بگویی [و ایمان بیاوری]، کار من به آخر رسیده و نابود شده ام، بیا و این سخنان را به زبان بیاور. ولی ابولهب هرگز چنین سخنانی را به زبان نیاورد. ده سال گذشت و در تمام این سالها ابولهب نه تنها اسلام را نپذیرفت بلکه با آرمان اسلامی نیز کوچکترین سازگاری از خود نشان نداد.

اگر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) واقعاً پیامبر خدا نبوده است، چگونه به طور قطع دانسته است که ابولهب به وعده ی الهی جامه ی عمل می پوشاند؟ چطور او احتمالاً آن قدر به خود مطمئن بوده است که به کسی ده سال فرصت دهد که ادعای پیامبری او را بی اعتبار سازد؟ تنها جوابی که وجود دارد این است که او واقعاً پیامبر خدا بوده است زیرا کسی که چنان مبارزه طلبیهای خطرناکی را ارائه ی می کند، باید کاملاً متقاعد شده باشد که با وحی الهی در ارتباط است.

مثالی دیگر از اطمینانی که محمد به پیامبری خود و در نتیجه ی آن از محافظت پروردگار از خود و پیامش داشته است، زمانی است که او همراه با ابوبکر در خلال هجرت به مدینه، مکه را ترک نمود و در غار [ثور] پنهان شد. آن دو به وضوح افرادی را که برای کشتن آنها آمده بودند، می دیدند و ابوبکر هراسان شده بود. مسلماً اگر محمد دروغگو و شیاد بود و سعی می کرد مردم را در ایمان آوردن به پیامبریش بفریبد، در چنین موقعیتی از او انتظار می رفت که به دوستش بگوید: «ای ابوبکر آیا می توانی راهی از پشت برای خارج شدن از این غار بیابی» یا اینکه بگوید «در گوشه ای بنشین و ساکت باش». اما در حقیقت آنچه که او به ابوبکر گفت به وضوح بیانگر اطمینان [کامل] او بود. او به دوستش گفت: «آرام بگیر، خداوند با ماست و او از ما محافظت می کند». حال اگر کسی چنین فکر می کند که او مردم را گول زده است، از کجا می توانسته است چنین طرز تفکری را داشته باشد.

در حقیقت چنان قالب ذهنی به هیچ وجه نمی تواند از ویژگیهای یک آدم دروغگو و یا شیاد باشد. بنابراین همانگونه که قبلاً اشاره شد، غیرمسلمانان به دور یک دایره می چرخند تا راهی برای خروج بیابند. راهی برای توضیح در مورد اطلاعات موجود در قرآن بدون انتساب دادن آنها به سرچشمه ی اصلی. از یک طرف آنها در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه به شما می گویند که محمد یک دروغگو بوده است و از طرف دیگر در روزهای سه شنبه، پنجشنبه و شنبه به شما می گویند که او یک دیوانه بوده است. آنچه که آنها از پذیرش آن سرباز می زنند این است که کسی نمی تواند هم دیوانه و هم دروغگو باشد. با این وجود آنها برای توضیح در مورد اطلاعات موجود در قرآن، به هر دو بهانه نیازمندند.

حدود هفت سال پیش، من کشیشی را به خانه ام دعوت کرده بودم. در اتاق ویژه ای که ما می نشستیم، قرآنی به صورت وارونه بر روی میز بود و از این رو کشیش نمی دانست که آن چه کتابی است. در وسط یک بحث من به آن قرآن اشاره نموده گفتم: «من به آن کتاب اعتماد و اطمینان دارم». کشیش در حالیکه به قرآن نگاه می کرد اما نمی دانست که چه کتابی است، در جواب گفت: «خوب، من به شما می گویم که اگر آن کتاب انجیل نباشد، توسط یک شخص نوشته شده است». در جواب به سخن او، گفتم: «اجازه بده درباره ی چند موضوع که در آن کتاب وجود دارد، مطالبی را به شما بگویم» و در حدود سه یا چهار دقیقه مطالب بسیار ناچیزی را از آنچه که در قرآن است، برایش نقل کردم و دقیقاً پس از آن سه یا چهار دقیقه نظر او کاملاً عوض شد و اظهار نمود: «شما راست می گویند هیچ بشری نمی تواند آن کتاب را نوشته باشد. آن را شیطان نوشته است».

واقعاً داشتن چنان طرز تفکری به چندین دلیل مایه ی تأسف است؛ اول اینکه آن بهانه ای عجولانه و بسیار سطحی و یک راه خروج فوری از موقعیتی ناخوشایند است. در واقع داستان مشهوری در انجیل وجود دارد که بیان می کند چگونه یک روز چند یهودی شاهد زنده شدن یک مرده به دست [حضرت] عیسی بودند. آن مرد چهار روز پیش مرده بود و هنگامی که عیسی بر او وارد شد خیلی ساده به او گفت: «برخیز» و مرد برخاست و به راه افتاد. در چنان حالتی، آن یهودیانی که نظاره گر این واقعه ی تماشایی بودند، با نابوری گفتند: «این کار شیطان است، شیطان به او کمک کرده است». امروزه غالباً این داستان در کلیساهای سراسر جهان خوانده و بازگو می شود و مردم با ریختن اشکهای بزرگی به خاطر آن می گریند و هر کدام از آنها می گویند: «آه اگر من آنجا بودم، هرگز به اندازه ی آن یهودیان احمق نبودم».

اما عجیب اینکه این مردم با سه دقیقه نشان دادن بخش کوچکی از قرآن به آنها، دقیقاً مانند آن یهودیان عمل می کنند و تمام آنچه را که می گویند این است: «او، این کار شیطان است، شیطان این کتاب را نوشته است». از آنجایی که آنها به گوشه ای خزیده و دیگر جوابی عملی و کار آمد ندارند، به عجولانه ترین و سطحی ترین بهانه های موجود پناه می برند. مثال دیگر از استفاده ی مردم از این برداشت ضعیف را می توان در توصیف اهالی مکه از منبع پیام محمد یافت. آنها می گفتند «شیاطین [جن] این قرآن را برای محمد آورده اند». ولی دقیقاً مانند دیگر اضهارات مطرح شده، قرآن خود به آن جواب می دهد و به ویژه در یک آیه اظهار می دارد: «آنها می گویند که او جن زده و دیوانه است ولی این (قرآن) چیزی نیست مگر یاد آوری کننده ای برای جهانیان» [(قلم/۵۲-۵۱)] و بدین گونه استدلالی را در جواب آن فرضیه ارائه می دهد.

در واقع استدلالات زیادی در قرآن در جواب به این اظهار نظر که پیام محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) را شیاطین آورده اند، وجود دارد. برای مثال خداوند در سوره ی بیست و ششم با تأکید بیان می

فرماید: «این (وحی) را شیاطین فرو نیاورده اند. آنها نه سزاوار این کار و نه قادر به انجام آن هستند. قطعاً آنها از گوش دادن (به وحی) محروم و برکنار اند» [(شعراء/۲۱۲-۲۱۰)] و در جای دیگری از قرآن خداوند اینچنین به ما تعلیم می دهد: «پس هرگاه که خواستی قرآن را تلاوت نمایی از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر» [(نحل/۹۸)]

حال باید پرسید که شیطان چگونه چنین کتابی را می نویسد؟ آیا او به دیگران می گوید: قبل از اینکه کتاب من را بخوانید، از خداوند بخواهید که شما را از شر من محافظت نماید؟ این امر خیلی پیچیده و مزورانه است. در واقع یک انسان می توانست چیزی شبیه به این را بنویسد، ولی آیا شیطان نیز می تواند؟ بسیاری از مردم آشکارا بیان می کنند که در مورد این موضوع به یک نتیجه گیری برسند. از یک طرف آنها ادعا می کنند که شیطان چنین کاری را انجام نمی دهد و حتی اگر می توانست، خداوند به او اجازه ی چنین کاری را نمی داد و از طرف دیگر آنها اعتقاد دارند که شیطان خیلی کوچکتر و کم قدرت تر از خداوند است. اما در اصل آنها اظهار می کنند که شیطان احتمالاً می تواند آنچه را که خداوند انجام می دهد، انجام دهد و در نتیجه هنگامی که آنها به قرآن نظر می اندازند و حتی از شگفت انگیز بودن آن، اظهار شگفتی می کنند، بر این مسئله اصرار می ورزند که آن کار شیطان بوده است.

خدا را شکر که مسلمانان خود چنین طرز تفکری ندارند. گرچه شیطان ممکن است تواناییهایی داشته باشد اما این تواناییها به مراتب خیلی کمتر از تواناییهای خداوند است. هیچ کسی را نمی توان مسلمان دانست مگر اینکه چنین عقیده ای داشته باشد. حتی در میان غیر مسلمانان این مسئله جزو معلومات عامه ی مردم است که شیطان نیز به آسانی می تواند دچار اشتباه شود و از او انتظار می رود که اگر کتابی را بنویسد، سخنان خود را در بعضی موارد نقض کند. و از این روست که قرآن می فرماید: «چرا در قرآن تدبر نمی کنند که اگر هرآینه از طرف کسی دیگر غیر از خدا آمده بود، اختلافات زیادی را در آن می یافتند». [(نساء/۸۲)] .

در رابطه با کوششهای بی نتیجه ای که غیر مسلمانان برای ساختن بهانه هایی برای توجیه آیات غیر قابل توصیف قرآن پیشاپیش انجام داده اند، آنان هجوم دیگری را سازماندهی کرده اند که به نظر می رسد ترکیبی از این نظریات باشد که محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) هم دیوانه و هم دروغگو بوده است. اساساً آنها مسئله را اینگونه مطرح می کنند که محمد فردی مجنون و دیوانه بوده است و به علت اوهام و افکار بیهوده ای که داشته است به مردم دروغ گفته و آنها را گمراه نموده است. برای چنین عارضه ای در روانشناسی نامی تحت عنوان جنون دروغپردازی و اغراق گویی (mythomania) وجود دارد و مفهوم ساده ی آن این است که فرد [بیمار] دروغهایی را به مردم می گوید که خود آنها را باور دارد.

این عارضه ای است که غیر مسلمانان معتقدند محمد از آن رنج می برده است. ولی تنها مشکلی که در این طرح پیشنهادی وجود دارد این است که شخص مبتلا به جنون دروغپردازی مطلقاً نمی تواند با واقعیتهای سرو کار داشته باشد در حالیکه تمام قرآن کاملاً بر واقعیتهای استوار گشته و پایه ریزی شده است. محتویات آن را می توان مورد تحقیق قرار داد و درستی آنها را می توان ثابت نمود. در حالیکه واقعیتهای برای کسی که مبتلا به جنون دروغپردازی باشد، یک مشکل اساسی است؛ هنگامی که یک روانشناس تلاش می کند شخصی را که از چنان وضعیتی رنج می برد، معالجه نماید؛ به طور مداوم او را با واقعیتهای روبرو می کند. برای مثال یک روانشناس به کسی که از لحاظ روانی بیمار است و ادعا می کند که پادشاه انگلستان است، نمی گوید: نه، تو پادشاه انگلستان نیستی، تو یک دیوانه هستی.

او قطعاً چنین کاری را نمی کند بلکه بیمار را با واقعیتهای روبرو می کند و می گوید: بسیار خوب، تو ادعا می کنی که پادشاه انگلستان هستی پس به من بگو که امروز ملکه و نخست وزیر شما کجا هستند؟ محافظان شما کجا هستند؟ در این حال مرد در مواجه شدن با این سئوالات دچار مشکل می شود و سعی می کند بهانه هایی را برای جواب بسازد. او [مثلاً] می گوید: «اوه... ملکه... او به منزل مادرش رفته است... نخست وزیر... خوب او هم مرده است» و سرانجام او معالجه می شود زیرا نمی تواند با واقعیتهای روبرو شود. اگر روانشناس همچنان ادامه دهد و او را با واقعیتهای کافی روبرو نماید، سرانجام او با حقیقت روبرو می شود و می گوید: «به گمانم من پادشاه انگلستان نیستم».

قرآن نیز دقیقاً به شیوه ی معالجه ی بیمار مبتلا به جنون دروغپردازی توسط روانشناس، به خوانندگان نزدیک می شود. آیه ای در قرآن وجود دارد که می فرماید: «ای مردم، از سوی پروردگارتان اندرزی و درمانی شفاعش برای آنچه در سینه هاست، آمده است و هدایت و رحمت برای مؤمنان است.» [(یونس/۵۷) م.] در نگاه اول این سخن مبهم به نظر می رسد ولی اگر کسی این آیه را در پرتو مثال اشاره شده ی بالا مورد نظر قرار دهد، معنی آن آشکار خواهد شد. اساساً با خواندن قرآن، انسان از اوهم و افکار بیهوده، شفا خواهد یافت زیرا قرآن در اصل یک درمان است و واقعاً انسانهای فریب خورده و اغفال شده را با روبرو کردن با واقعیات معالجه و درمان می کند.

نقطه نظر غالب و متداول در قرآن این است که ای مردم شما چیزهای زیادی را در مورد این قرآن می گوئید ولی آیا در مورد سخنان خود اندیشیده اید؟ و اگر واقعیتهای موجود در قرآن را شناختید، آن وقت چه می گوئید؟...

قرآن انسان را وادار می کند تا موارد مناسب، مرتبط و با اهمیت را مورد بررسی قرار دهد و در همان زمان این پندار بیهوده را درمان می کند که در مقابل واقعیات ارائه شده به انسان از طرف خداوند، می توان به آسانی با نظریاتی سست و واهی بهانه تراشی نمود. دقیقاً این مسئله یعنی روبرو



نمودن مردم با واقعیات چیزی است که توجه ی افراد غیر مسلمان را به خود معطوف نموده است. در حقیقت نظر بسیار جالبی در رابطه با این موضوع در دایرة المعارف جدید کاتولیک وجود دارد. در مقاله ای تحت عنوان «قرآن» کلیسای کاتولیک اظهار می کند: «در خلال قرن‌ها نظریات زیادی در مورد اساس و منشأ قرآن ارائه شده اند ... امروزه هیچ فرد عاقلی این نظریات را نمی پذیرد».

اکنون این کلیسای کهن کاتولیک که قرن‌های زیادی پابرجا بوده است، این تلاش‌های بی نتیجه را جهت بهانه تراشی برای قرآن رد می کند. در واقع قرآن یک مشکل اساسی برای کلیسای کاتولیک است. من اعلام می کنم که آن وحی الهی است و از این رو آنها قرآن را مورد مطالعه قرار می دهند. مسلماً آنها بسیار دوست دارند دلیلی را بیابند که ثابت کند قرآن وحی الهی نیست ولی آنها قادر به این کار نیستند؛ آنها نمی توانند در این مورد به توضیحی موفق و کارآمد دست یابند ولی حداقل در تحقیقات خود صادق هستند و اولین تعبیر ارائه شده را که بدون دلیل و مدرک باشد، قبول نمی کنند.

کلیسا اعلام می کند که هنوز پس از گذشت چهارده قرن توضیحی معقول و منطقی [در مورد اساس قرآن از طرف مخالفانش] ارائه نشده است. کلیسا حداقل این مطلب را پذیرفته است که قرآن موضوع ساده ای نیست و نمی توان به راحتی آن را کنار گذاشت. مسلماً دیگران از صداقت کمتری در این مورد برخوردارند و عجولانه جواب می دهند که قرآن از اینجا و یا از آنجا آمده است و حتی در بررسی اعتبار آنچه که خود در بیشتر اوقات بیان می کنند، کوچکترین زحمتی به خود نمی دهند. البته باید گفت که چنان تعبیری از طرف کلیسای کاتولیک همواره هر فرد مسیحی را دچار مشکل می کند.

ممکن است که این فرد مسیحی در مورد اساس و سرچشمه ی قرآن برای خود نظری داشته باشد اما به عنوان عضوی از کلیسا نمی تواند واقعاً براساس نظر خود عمل نماید زیرا عمل به نظر شخص در این مورد با اطاعت، بیعت و وفاداری که کلیسا خواهان آن است، مغایرت دارد. به علت عضویت فرد در کلیسای کاتولیک، او باید آنچه را که این کلیسا اظهار و اعلام نموده است، بدون چون و چرا بپذیرد و تعلیمات آن را به عنوان بخشی از جریان روزمره ی زندگیش به رسمیت بشناسد. بنابراین اساساً اگر کلیسای کاتولیک در مجموع بگوید به این گزارشات تأیید نشده در مورد قرآن گوش ندهید، در این صورت در مورد نقطه نظر اسلامی چه می توان گفت؟

حتی غیر مسلمانان نیز پذیرفته اند که مطالبی در قرآن وجود دارند که باید مورد اعتنا و تصدیق قرار بگیرند، پس چرا مردم هنگامی که مسلمانان دقیقاً این نظر را ارائه می نمایند، لجابت به خرج داده و حالت دشمنی و تدافعی به خود می گیرند؟ مسلماً این قرآن کتابی است برای آنانکه صاحب اندیشه و خرد هستند و برای کامل کردن این سخن باید گفت این قرآن برای صاحبان خرد چیزهایی دارد که باید در مورد آنها به تأمل و تفکر فرو روند. اخیراً اندیشمندی برجسته از کلیسای کاتولیک به نام آقای

هانس که قرآن را مورد مطالعه قرار داده بود، نظر خود را در مورد آن ارائه داد. وی که فردی با تجربه و به شدت مورد احترام کلیسای کاتولیک می باشد، یافته های خود را با رسیدن به این نتیجه که «خداوند از طریق محمد با سایر مردم سخن گفته است»، انتشار داد. آری این هم نتیجه گیری یک منبع غیر مسلمان است که از برجسته ترین روشنفکران کلیسای کاتولیک به حساب می آید.

من فکر نمی کنم که پاپ با نظر او موافق باشد؛ با این وجود، نظر چنان شخصیت مشهور و معتبری کفه را به نفع نظر مسلمانان سنگینتر می کند. چنین شخصیتی باید مورد تشویق قرار گیرد زیرا دیگران را در مقابل این واقعیت قرار داده است که قرآن چیزی نیست که بتوان به آسانی از کنار آن گذشت و در حقیقت خداوند منبع و سرچشمه ی اصلی سخنان موجود در آن است. با توجه به آنچه که در اطلاعات ذکر شده مشهود است، تمام احتمالات به دقت مورد بررسی قرار گرفته اند بنابراین شانس یافتن احتمال و امکانی دیگر برای رد قرآن و بی اعتبار ساختن آن وجود ندارد. زیرا اگر این کتاب وحی الهی نباشد، پس چیزی جز فریب و نیرنگ نیست و اگر فریب و نیرنگ باشد، باید پرسید: منبع و سرچشمه ی اصلی آن چیست و کجا ما را فریب داده است؟

در حقیقت جواب درست به این سئوالات در توضیح و تبیین اعتبار قرآن به ما کمک می کند و معاندان را از تکرار ادعاهای بی اساس و تلخ ساکت می کند. مسلماً اگر افرادی بخواهند بر فریب و نیرنگ دانستن قرآن اصرار ورزند، باید شواهدی را در حمایت از ادعای خود ارائه نمایند. تحمل ارائه ی دلیل و برهان بر دوش آنهاست نه بر دوش ما.

هرگز انتظار نمی رود که شخصی بدون ارائه ی واقعیات ثابت کننده ی کافی، نظریه ای را ارائه دهد؛ از این رو من به آنها می گویم که یک مورد از فریبهای قرآن را به من نشان دهند، به من نشان دهند که قرآن در کجا ما را فریب داده است و اگر نتوانستند در این مورد شواهدی ارائه دهند، دیگر ادعا نکنند که قرآن فریب و نیرنگ است .

یکی از ویژگیهای جالب قرآن، بحث در مورد پدیده های شگفت انگیزی است که نه تنها به زمانهای گذشته مربوط هستند بلکه با عصر مدرن نیز در ارتباط می باشند. در اصل، قرآن مسئله و یا موضوعی نیست که به گذشته های دور مربوط باشد بلکه مسئله ای امروزی است و مشکلی برای غیر مسلمانان در این زمان محسوب می گردد زیرا گذشت روزها، هفته ها و سالها شواهدی را ارائه می دهد که این قرآن نیرویی است که نمی توان با آن به ستیز و رقابت برخاست، به این مفهوم که دیگر نمی توان اعتبار آن را به چالش فرا خواند. برای مثال آیه ای در قرآن وجود دارد که می فرماید: «آیا کافران به آسمان و زمین نمی نگرند که به صورت متراکم به هم چسبیده بودند و ما آنها را از هم جدا نمودیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم، آیا ایمان نمی آورند». (انبیاء/۳۰)

شگفت اینکه این اطلاعات دقیقاً مطالبی هستند که دو نفر از این کافران به قرآن به خاطر ارائه ی آن، برنده ی جایزه ی نوبل سال ۱۹۷۳ شدند. قرآن اساس عالم را بیان می کند که چگونه زمین و آسمان یکپارچه بوده اند و آدمی نیز تا به امروز کوششهای خود را در ثابت نمودن درستی این وحی الهی ادامه داده است.

علاوه بر مطلب فوق، این حقیقت که تمام زندگی از آب نشأت گرفته است، چیز ساده ای نبوده است که مردم چهارده قرن پیش را متقاعد نموده باشد. در حقیقت اگر شما هزار و چهارصد سال پیش در بیانی می ایستادید و در حالیکه به بدن اشاره می کردید، به فردی دیگر می گفتید: «بیشتر تمام قسمت‌های این بدن از آب ساخته شده است»، هیچکس سخنان شما را باور نمی کرد. دلیل اثبات این مسئله تا زمان اختراع میکروسکوپ در دسترس نبود. آنها مجبور بودند این مدت طولانی منتظر بمانند تا یافته های جدید (با کمک میکروسکوپ) ثابت نمایند که هشتاد درصد سیتوپلاسم که ماده ی اصلی هر سلول می باشد، از آب تشکیل شده است. با این وجود شواهد ارائه گشت و سخن قرآن بار دیگر در آزمایش روزگار درست از آب در آمد.

با رجوع به معیارهای اثبات بطلان که پیشتر بحث آن گذشت، اشاره به این مسئله جالب است که بعضی از این معیارها مربوط به زمان گذشته و بعضی دیگر مربوط به زمان حال [و آینده] می باشند. بعضی از این معیارها علم و قدرت مطلق خداوند را [در دوران پیش از ما] به تصویر کشیده اند در حالیکه تعدادی دیگر از این آیات همچنان به مبارزه طلبی در زمان حال ادامه می دهند. مثالی از مورد اول، آیاتی است که در قرآن (در سوره ی مسد) درباره ی ابولهب نازل شده است. این آیات به روشنی بیان می کنند که خداوند غیب دان می دانست که ابولهب هرگز تغییر نمی کند و اسلام را نمی پذیرد؛ از این رو خداوند امر نمود که او باید برای همیشه محکوم به عذاب آتش جهنم گردد.

این سوره علاوه بر اینکه بیانگر حکمت الهی پروردگار است، هشدار به افرادی دیگر بود که مانند ابولهب فکر می کردند. مثال جالب از نوع دوم معیارهای اثبات بطلان که در قرآن گنجانده شده است، آیه ای است که به ارتباط بین مسلمانان و یهودیان اشاره می کند. در این آیه دقت شده است که دامنه ی این ارتباط را به ارتباط بین افراد هر یک از این دو شریعت محدود نکند بلکه این ارتباط را در مجموع بین دو گروه از مردم خلاصه نموده است. اساساً (در این آیه) قرآن بیان نموده است که رفتار مسیحیان با مسلمانان همواره بهتر از رفتار یهودیان با آنها خواهد بود.

در حقیقت تأثیر کامل چنین اظهار نظری را تنها بعد از بررسی دقیق معنی واقعی این آیه می توان احساس نمود. درست است که بسیاری از مسیحیان و یهودیان به دین اسلام گرویده اند اما در مجموع، جامعه ی یهود دشمنی شدیدی را با اسلام از خود نشان داده است. علاوه بر این افراد بسیار کمی

وجود دارند که درک نمایند چنان اظهار نظر واضح و روشنی در قرآن، انسان را به چه چیزی دعوت می کند.

در اصل این آیه فرصت بسیار ساده ای را برای یهودیان فراهم می کند که باطل بودن قرآن را ثابت کنند یا به عبارت دیگر ثابت کنند که قرآن وحی الهی نیست. تمام آنچه را که آنها باید انجام دهند این است که خود را سازماندهی کنند و چند سالی با مسلمانان با نرمی و مهربانی رفتار کنند و آنگاه اعلام کنند: « (ای مسلمانان) اکنون کتاب مقدس شما در مورد اینکه چه کسانی بهترین دوستان شما در دنیا هستند، چه می گوید؟ یهودیان یا مسیحیان؟ نگاه کنید که ما یهودیان برای شما چه کارهایی انجام داده ایم! ». این تمام چیزی است که آنها باید برای بی اعتبار ساختن قرآن انجام دهند ولی هزار و چهار صد سال است که آنها در این مورد کاری را انجام نداده اند و این پیشنهاد هنوز هم آشکارا در مقابل آنها قرار دارد !

از زوایای متعددی می توان به قرآن نزدیک شد؛ تمام مثالهایی که تاکنون در رابطه با قرآن ارائه شدند، مثالهایی ذهنی و عقلانی بودند و اگر بخواهیم از زاویه ای دیگر به قرآن نزدیک شویم می توانیم به مثالهای عینی که پایه ی آنها بر اساس ریاضیات است، روی آوریم. اگر کسی لیستی را از آنچه که احتمالات و حدسهای خوب نامیده می شود، فراهم نماید، اعتبار قرآن شگفت انگیز تر به نظر می رسد. از لحاظ ریاضی می توان از مثالهایی برای احتمالات و پیش بینی استفاده نمود... (به اصل کتاب رجوع شود)

## ضمیمه:

علاوه بر مطالبی که بیان شدند، ذکر دو مطلب زیر نیز خالی از لطف نیست.

مهندسی در دانشگاه تورنتو که علاقه مند به روانشناسی بود و مطالبی را در مورد آن مطالعه کرده و تحقیقاتی را انجام داده بود، رساله ای را در مورد تأثیر بحث گروهی به رشته ی تحریر در آورد. هدف تحقیق او این بود که در یابد مردم هنگامی که با هم هستند و در گروههای دو نفره، سه نفره، ده نفره و... با هم به بحث گروهی می نشینند، چه دستاوردهایی را خواهند داشت. (خلاصه ای از) طرح یافته های او اینگونه بود: مردم دستاوردهای بهتری خواهند داشت زمانی که در گروههای دو نفره باشند. البته این کشف کاملاً دور از انتظار او بود ولی این (یافته ی او) پندی بسیار قدیمی است که در قرآن آمده است: «بگو من شما را به یک چیز نصیحت می کنم: برای خداوند [و ارزیابی حقیقت] دو نفر دو نفر و یا تک تک برخیزید و آنگاه تفکر کنید» [(سبأ/۴۶)]

در سوره ی فجر قرآن به شهری به نام «ارم» اشاره می کند و می فرماید: «آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد (در) ارم شهری با ستونهای بر افراشته که مانند آن در شهرها آفریده نشده است» (فجر/۸-۶).

این شهر در تاریخ باستان شناخته شده نبود و به نظر تاریخ نگاران چنین شهری وجود نداشت. اما در دسامبر ۱۹۷۸، نشریه ی «جغرافیای ملی» اطلاعات جالبی را ارائه داد که در آن به حفاری شهر «البا» در سوریه در سال ۱۹۷۳ اشاره شده بود. قدمت این شهر آنگونه که کشف گردید به چهل و سه قرن پیش باز می گشت اما این شگفت انگیز ترین بخش این واقعه نیست. کاوشگران در کتابخانه ی شهر «البا» لیستی از تمام شهرهایی را که این شهر با آنها داد و ستد و رابطه ی تجاری داشت، پیدا نمودند. شگفت اینکه در این لیست نام شهر «ارم» به چشم می خورد. مردم «البا» با مردم «ارم» روابط تجاری داشته اند.

در پایان از شما می خواهم که با دقت این [آیات قرآنی] را ملاحظه نموده و در مورد آنها تفکر نمایید:

«و آنها می گویند چه می شد اگر آیات [و معجزاتی مانند سایر پیامبران] از سوی پروردگارش به او عطا می گردید؟ بگو آیات و معجزات همه نزد خداوند است و من تنها هشدار دهنده ی روشنگری هستم. آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما این کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده ایم و پیوسته بر آنان خوانده می شود، مسلماً در این کتاب رحمت و تذکری است برای ایمان آورندگان.» (عنکبوت/۵۱-۵۰)

### اطلاعات کتاب:

نام: قرآن کتابی شگفت انگیز (مجموعه مقالاتی درباره ی قرآن و دانش مدرن)

نویسنده: مجموعه ای از نویسندگان

مترجم: صلاح الدین توحیدی

ناشر: نشر احسان

تاریخ نشر: ۱۷ شهریور ۱۳۸۴

شابک: ۵-۳۳۷-۲۵۶-۹۶۴